



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بخش چهارم نکاح در کتاب شرایع درباره احکام نکاح بود و این بخش چهارم پنج فصل را زیر مجموعه خودش دارد: فصل اول این بود که نکاح را با چه چیزی می شود فسخ کرد که مسئله عیب و تدلیس مطرح شد، فصل دوم این است که مهر «ما هو»؟ «کم هو»؟ فصل سوم و چهارم و پنجم هم درباره مقاسمه و نفقه و اولاد است.^۱

در فصل دوم که مسئله مهر بود فرمودند اگر چیزی مالیت داشته باشد عین در مقابل منفعت، عین در مقابل دین که مال باشد، این را می توان مهر قرار داد. منفعت را هم می شود مهر قرار داد. عمل شخص هم که هنوز به خارج نرسیده ولی «یبذل بإزائه المال» این را می شود مهر قرار داد؛ چون در اجاره گاهی انسان اجاره می کند و گاهی اجیر می شود، این کسی که اجیر می شود آن «مال الإجاره» را که می گیرد در مقابل عملی است که می خواهد تفویض کند، این عمل «یبذل بإزائه المال»، بنابراین این کار را می کردند.

یک فرعی در این مسئله «نکاح» مطرح است که ما یک فضولی در اصل عقد داریم که در بحث فضولی گذشت، یک فضولی در مهر داریم که اگر کسی مال دیگری را مهر زوجه قرار بدهد، این صحیح است یا نه؟ این نکاح صحیح است، برای اینکه ذکر مهر اصلاً لازم نیست. پس اگر کسی مال دیگری را مهر قرار بدهد - مالی که حلال باشد نه حرام - این مهر، فضولی است، این «جعل المهر» فضولی است نه نکاح! این نکاح صحیح است و اگر آن

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۲ - ۲۹۸.

مالک اجازه داد همین مهر می‌شود «مهر المسمی» درست است و اگر مالک اجازه نداد، این «مهر المسمی» باطل است به «مهر المثل» تبدیل می‌شود. پس اگر عمل غیر را یا مال غیر را مهر قرار بدهند، این مهر فضولی است و اگر مالکش اجازه داد این مهر می‌شود «مهر المسمی» و اگر اجازه نداد که این «مهر المسمی» باطل است می‌شود «مهر المثل».

اما یک اختلاف نظری بین مرحوم صاحب جواهر و شیخ انصاری (رضوان الله علیهما) هست. مرحوم صاحب جواهر سه تا فرع را مطرح می‌کند در فرع اول و دوم نظر مثبت می‌دهد، در فرع سوم متحیّر است یعنی تردید دارد پایش هم نظر منفی است.^۱ مرحوم شیخ انصاری در فرع اول نظر مثبت می‌دهد چون مورد اتفاق کل است، در فرع دوم شیخ انصاری با صاحب جواهر اختلاف نظر دارند و آن را نمی‌پذیرند.^۲

آن فروع سه‌گانه این است که مهر یا مال است «قلّ أو کثر» یا حقی است که «یبذل بإزائه المال دارجاً»؛ یک حق مالی است که عوض قرار می‌گیرد، معوض قرار می‌گیرد؛ مثل حق تحجیر و مانند آن. فرع سوم این است که یک حقی است که عوض قرار نمی‌گیرد، مورد معامله قرار نمی‌گیرد؛ ولی صحیح است که مالی داده بشود تا این حق اِعمال نشود، وگرنه این حق قابل خرید و فروش نیست.

فرع اول که مال است مورد اتفاق همه است، نه تنها صاحب جواهر، بلکه شیخ انصاری هم موافق است که مال است چه «قلّ» چه «کثر».

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۶ و ۷.

۲. کتاب النکاح (للشیخ الأنصاری)، ص ۲۵۵ - ۲۵۷.

فرع دوم مثل «حق التحجیر»، این «حق التحجیر»، «یبذل بإزائه المال»؛ یعنی یک بیابان موافق را کسی بخواهد احیا کند، احیای آن یا درختکاری است یا حفر چاه است، احداث چشمه است و مانند آن؛ یا نه، تحجیر می‌کند اطراف آن را سنگ‌چین می‌کند که محفوظ بماند تا در فرصت مناسب از آن استفاده کند. این تحجیر کردن و سنگ را در بیابان جمع کردن و در یک مداری قرار دادن، می‌شود «التحجیر» و برای صاحب آن حق می‌آورد، می‌شود «حق التحجیر». این «حق التحجیر»، «یبذل بإزائه المال». ممکن است کسی همین «حق التحجیر» را بخرد یا کسی که مجاور اوست برای توسعه زمین خودش این «حق التحجیر» را بخرد، این حق است که «یبذل بإزائه المال».

فرع سوم بعضی از حقوق هستند که مورد معامله و اینها قرار نمی‌گیرند، ولی صحیح است که یک مالی را به ازای این بدهند که این حق اعمال نشود؛ مثل حق شفعه، حق خیار و مانند آن. کسی که خیار دارد می‌تواند این معامله را بهم بزند، کسی که «من علیه الخيار» است ممکن است به «ذو الخيار» بگوید که من این مبلغ را به شما می‌دهم، شما معامله را بهم زن، این خیار را اعمال نکن. اگر خیار مجلس هست یا حق شفعه است من این مبلغ را به شما می‌دهم شما این حق را اعمال نکنی و معامله ما را بهم زن. این حق خیار حق نیست که با آن معامله بکنند که کسی برود بازار یک مقدار نان بخرد و در قبال نان که بخواهد پول بدهد، بگوید من چون در آن معامله حق خیار دارم آن حق خیار را به شما منتقل کنم! این قابل نقل و انتقال نیست و قابل فروش نیست، این «لا یبذل بإزائه المال»، اما «حق التحجیر» کاملاً قابل نقل و انتقال و معاوضه است.

«فها هنا فروع ثلاثة»: اولی مورد اتفاق کل است، دومی مورد قبول مرحوم صاحب جواهر است، سومی را صاحب جواهر تردید دارد، بعد آن خبری هم که هست را برای تأیید می‌آورد. چرا در سومی تردید دارد؟ می‌گوید مهر باید چیزی باشد که اگر طلاق قبل از آمیزش اتفاق افتاد، آن را بشود تنصیف کرد؛ «حق الخيار» که نصف

نمی‌شود، حق شفعه که نصف نمی‌شود و قابل تنصیف نیست. یک امری باید باشد که صبغه مالی داشته باشد و قابل تنصیف باشد. حالا شما آمدید «حق الخيار» را مهر قرار دادید، قبل از آمیزش طلاق اتفاق افتاد و می‌خواهد نصف بکند، این «حق الخيار» نصف‌پذیر نیست یا حق شفعه و مانند آن نصف‌پذیر نیست؛ در بعضی از صور شاید قابل تنصیف باشد، ولی به طور عموم این چنین نیست.

پرسش: ...

پاسخ: غرض این است که مهر آن است که «یصلح لهذه الأمور»، این یک یعنی یک! قیاسی که از دو مقدمه تشکیل بشود یکی موجب و یکی سالبه، می‌شود شکل دوم، این قابل نقل انتقال نیست، یک؛ مهر آن است که قابل نقل و انتقال باشد، دو؛ نتیجه: پس این مهر نیست.

بنابراین این سه تا فرع را مرحوم صاحب جواهر مطرح فرمودند. شیخ انصاری (رضوان الله تعالی علیه) در بخش «نکاح» یک مقدار فرمایشات علامه در *إرشاد الأذهان* شرح کرده است و یک مقدار فرمایشات خودشان است. این بخش ظاهراً فرمایشات خود شیخ است نه شرح رساله کتاب *إرشاد الأذهان* علامه. در اینجا چون از مرحوم صاحب جواهر به عنوان «بعض المعاصرین» یاد می‌کنند می‌فرماید «بعض المعاصرین» نظر شریفشان این است که «حق التحجیر» و مانند آن که «ببذل بإزائه المال» می‌تواند مهر قرار بگیرد و ظاهرش مشکل است، دلیل صاحب جواهر هم تام نیست، چرا؟ چون مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله علیه) برای اینکه ثابت بکند «حق التحجیر» و سایر حقوقی که از این قبیل هستند می‌تواند مهر قرار بگیرند، به عموم «ما تراضیا علیه» تمسک کردند، چون در

روایت دارد که سؤال کردند که مهر چیست؟ حضرت فرمود: «مَا تَرْضَايَا عَلَيْهِ»،^۱ اگر طرفین تراضی کردند بر بذل «حق التحجیر»، این مهر می‌شود. استدلال مرحوم صاحب جواهر این است.

مرحوم شیخ (رضوان الله تعالی علیه) دوتا جواب می‌دهند؛ می‌گویند ما یک مسئله داریم که «المهر ما هو»؟ یک مسئله داریم که «المهر کم هو»؟ این روایت درباره مسئله اُولی است، او سؤال کرده که مهر چیست، نگفت که مهر چقدر است. آن سؤال «المهر ما هو»؟ را حضرت جواب داد: «مَا تَرْضَايَا عَلَيْهِ». این دومی هیچ یعنی هیچ! هیچ محور سؤال و جواب نیست. اگر سؤال کرده بود که «المهر کم هو»؟ حضرت می‌فرمود چه کم چه زیاد، هر چه که مورد تراضی است کافی است، آن وقت شما می‌توانید بگویید به اینکه چون «کم هو» است درباره مسائل مقدار است، می‌توانید مقدار کم یا زیاد، کم و زیادش در حق و مال عرفی ملحوظ است؛ اما وقتی محور سؤال این است که «المهر ما هو» و حضرت می‌فرماید: «مَا تَرْضَايَا عَلَيْهِ»، اصلاً کاری به کم و زیاد ندارد، فرمود هر چه مورد رضایت است، آن وقت ما هستیم و با اطلاقات ادله دیگر به آنها باید عمل بکنیم، پس به این روایت نمی‌شود تمسک کرد، «هذا اولاً»؛ جواب دوم: فرمایش مرحوم شیخ انصاری این است که بر فرض ما قبول داشته باشیم «مَا تَرْضَايَا عَلَيْهِ» هم درباره «المهر ما هو» و درباره «المهر کم هو» است، مخصّص به قول خود امام (سلام الله علیه) است که در جمله بعد فرمود: «قَلَّ أَوْ كَثُرَ» این معلوم می‌شود درباره مال است، درباره حقوق که نیست، چه کم چه زیاد، این درباره حقوق نیست. پس اولاً «مَا تَرْضَايَا عَلَيْهِ» راجع به پاسخ «المهر ما هو» است نه «المهر کم هو» و ثانیاً اگر شامل مقدار هم بشود، مخصّص است به «قوله عليه السلام» که بعدها فرمود: «قَلَّ أَوْ كَثُرَ».

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۴۱.

این عصاره دوتا نقد شیخ انصاری است نسبت به مرحوم صاحب جواهر که در هر دو مورد هم از ایشان به عنوان «بعض المعاصرین» یاد می‌کند.

اما اینها هیچ کدام وارد نیست، برای اینکه اگر آن روزها مخفی بود و برایشان روشن نبود که بعضی از حقوق مال هستند، اما الآن به صورت شفاف روشن شد که بعضی از حقوق اقوای از مال هستند؛ کسی داروی سرطان را کشف کرد، این به «أعلى القيم» می‌ارزد و از او می‌خرند یا یک معدنی را کشف کرد، این حق کشف است یا فلان میکرب را کشف کرد یا فلان کتاب را نوشت به عنوان «حق التألیف»، این «حق التحجیر» همه آن چهارتا سنگ در بیابان که نیست! اینها را می‌گویند حقوق، اینها از این مال‌های رایج قوی‌تر و غنی‌تر و بیشتر هستند، آیا اینها را نمی‌شود مهر قرار داد؟! اگر چنانچه دارویی را کشف کرد یا میکربی را کشف کرد یا معدنی را کشف کرد یا کتابی را تألیف کرد، اینها حقوق است! بله راجع به فرع سوم که خود صاحب جواهر نپذیرفت؛ اما این را شما چگونه می‌توانید بپذیرید و بگویید که «مَا تَرْضَايَا عَلَيْهِ» فقط راجع به این است که «المهر ما هو»؟ «قَلَّ أَوْ كَثُرَ» اینها حقوق هستند «بیذل بإزائه المال» هستند، آن روزها هم این‌چنین بود منتها کم بود، این روزها فراوان است. بعضی از حقوق هستند که ارزش آنها از اموال خیلی بیشتر است، چون مشتری فراوان‌تری دارد و ثنی است که هیچ وقت سوخت ندارد و مانند آن. اینها فرمایشات این دو بزرگوار است.

پرسش: جنس مجهول است عیب ندارد؟

پاسخ: نه، تقویم می‌شود با کارشناس. یک کسی که این دارو را کشف کرد او را که به بازار سوهان‌فروشان نمی‌آورند، آن را می‌برند به بازار متخصصان پزشکی و این «بیذل بإزائه المال» مشخص می‌شود. هر چیزی یک کارشناسی دارد، اگر معدنی را کشف کرد یا کتابی را تألیف کرد، حق تألیف او سخن از مقدار مشخصی است که

کارشناسان آن رشته تأمین می‌کنند و آنها خیلی بیش از این مسائل «حق التحجیر» یا مانند آن است. اینها تتمه فروع قبلی بود.

در تتمه بحث مهر زوجه که آیا عمل را می‌شود قرار داد یا نه؟ مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در جلد ۲۱ صفحه ۲۸۰ باب ۲۲ چهار روایت است که یک روایت قبلاً بحث شد و خواندیم، روایت دوم و سوم و چهارم مانده است که باید امروز مطرح بشود.

در روایت دوم این باب که مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ التَّوْفَلِيِّ عَنْ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع» نقل می‌کند این است که «لَا يَحِلُّ النِّكَاحُ الْيَوْمَ فِي الْإِسْلَامِ بِإِجَارَةٍ أَنْ يَقُولَ أَعْمَلُ عِنْدَكَ كَذَا وَكَذَا سَنَةً عَلَى أَنْ تُزَوِّجَنِي ابْنَتَكَ أَوْ أُخْتَكَ قَالَ حَرَامٌ لِأَنَّهُ ثَمَنُ رَقَبَتِهَا وَهِيَ أَحَقُّ بِمَهْرِهَا»^۱ این کاملاً از بحث ما بیرون است، این همان بحثی است که در خلال مسائل جلسه قبل مطرح شد و آن این است کسی عملی که زید برای پدر یا یکی از بستگان این زن می‌کند، این را مهریه زوجه قرار بدهد، این اصلاً مهر نیست. «حَرَامٌ» یعنی «باطل» این کار محروم است، برای اینکه مهر عوض بضع است، صغری؛ هر عوض باید به جای معوض بنشیند، کبری؛ پس عوض مستقیماً باید ملک زوجه بشود، این نتیجه - مثل بحث جلسه قبل - گرچه نکاح معامله مصطلح نیست، اما همین‌که گفتند «بَعْتُ هَذَا بِهَذَا» یعنی ثمن به جای مِثْمَن می‌نشیند، مِثْمَن به جای ثمن می‌نشیند. این سارقان که عقد فضولی دارند، گرچه برای خودشان می‌فروشند و به قصد خودشان، اما این پول به جای آن کالا رفت نه به کیسه این سارق؛ لذا وقتی صاحب آن اجازه داد این مستقر می‌شود، نه اینکه وقتی صاحب اجازه داد این پول از کیسه سارق در می‌آید وارد کیسه مالک می‌شود، خیر! این اتومبیلی که این شخص سرقت کرده است فروخته، این

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۱۴؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۸۱.

معامله، معامله فضولی است - حالا معصیت است حرفی دیگر است - در معامله فضولی یک معامله لرزانی است ممکن است مالک آن اجازه ندهد. اما وقتی مالک بفهمد که به موقع فروخت و اندازه فروخت در همان لحظه فروش، پول به جای اتومبیل نشست و اتومبیل به جای پول، پول به کیسه سارق نرفت؛ لذا وقتی صاحب و مالک اجازه داد، هیچ تصرفی در حریم بیع واقع نشد. او همان طوری که اتومبیل را غصب می‌کند مال را هم غصب می‌کند، او که به جیب خودش زد، اینکه ملک او نشد. در معامله فضولی مبیع به جای ثمن و ثمن به جای مبیع می‌نشیند، منتها لرزان است، چه کسی باید این را تثبیت بکند «من بیده عقدة البیع» است، حالا پول را چه کسی گرفت که معیار نیست. لذا مالک وقتی که می‌گوید «أجزت»، هیچ کاری نمی‌کند؛ یعنی این پول به جای اتومبیل رفت، اتومبیل به جای پول آمد، من که اجازه دادم پول که به جای اتومبیل من رفت الآن مال من است، هیچ کاری هم انجام نمی‌دهم.

در نکاح طبق این روایاتی که آمده است بضع عوض مهر است، مهر به جای بضع و بضع به جای مهر، اینها سرچایش محفوظ است. حالا اگر کسی در متن عقد بگوید به اینکه من این دختر یا خواهر را به عقد شما در آوردم یعنی بضع را در اختیار شما قرار دادم، شما مهر را در اختیار فلان شخص قرار بده؛ مثل اینکه این سارق بگوید من این اتومبیل را به شما دادم، شما پول را به فلان کس بده. این اصلاً بیع نیست تا ما بگوییم بیع فضولی است و اجازه می‌خواهد. اینجا هم اصلاً مهر نیست؛ نکاح هست ولی مهر نیست؛ لذا این «مهر المسمی» باطل است. حضرت فرمود: «حَرَامٌ» یعنی «محرّم»، فرمود اینکه مهر نشد! مهر باید به جای بضع بنشیند و بضع به جای مهر بنشیند. شما عقد کردید که این زوجه بضع را تسلیم کند و زوج مهر را به یک آجینی تسلیم کند، اینکه مهر نشد. همین روایت مرحوم کلینی را مرحوم شیخ طوسی و مرحوم صدوق (رضوان الله تعالی علیهم اجمعین) نقل کردند.

روایت سوم که مرحوم صدوق در حدیث دیگر دارد، همین را در جواب سؤال که آیا می‌شود آدم این کار را بکند که مثلاً دختر یا خواهر را به عقد کسی در بیاورد و مهریه را آن مرد به پدر یا بستگان او بدهد؟ حضرت فرمود: «إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ لِأَنَّهُ عَلِمَ مِنْ طَرِيقِ الْوَحْيِ أَنَّهُ يَمُوتُ قَبْلَ الْوَفَاءِ أَمْ لَا فَوْقَ بِأَتَمِّ الْأَجَلَيْنِ»^۱ این حدیث لرزانی است، هیچ کاری ندارد به اینکه آیا مهریه را دیگری می‌تواند بگیرد یا نه؟ این مال تأجیل یعنی أجل قرار دادن و مدت قرار دادن است که یک کار مدت‌داری را مهریه قرار بدهند. فرمود چون وجود مبارک موسای کلیم می‌دانست که این در این مدت می‌ماند این را مهریه قرار داد. اگر این باشد که همه اجارات زیر سؤال می‌رود. در تمام اجارات که شخص أجیر می‌شود که دو ساله یا سه ساله مخصوصاً این پیمان‌کارها؛ بعضی‌ها پیمان‌کار هستند یعنی قرارداد می‌کنند که آن معامله است اجاره نیست، بعضی‌ها زیر مجموعه پیمان‌کارها أجیر می‌شوند سه ساله یا چهار ساله که این کار را برای آنها انجام بدهند. چه کسی می‌داند تا این مدت زنده است یا در این مدت زنده نیست؟! بنابراین، این اگر چنانچه تام باشد همه این اجاره‌ها و عقدهای اجاره‌ای زیر سؤال می‌رود.

روایت چهارم را مرحوم امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان نقل کرد این است که فرمود: «رَوَى الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُلْتُ». دوتا سؤال در اینجا هست: یکی اینکه «إِنَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُذْوَانِ»^۲ هشت سال یا ده سال، کدام بود؟ آن را در بعضی از جواب‌ها فرمودند که ده سال بود؛ یکی اینکه حضرت فرمود: «أَتَكْحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيْ هَاتَيْنِ»^۳ کدام یکی از این دو دختر را به عقد حضرت در آورد؟ این سؤالی

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۸۱.

۲. سوره قصص، آیه ۲۸.

۳. سوره قصص، آیه ۲۷.

دیگر است. می‌گوید که «أَيُّهَا الَّتِي قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ»، چون ﴿قَالَتْ إِحْدَاهُمَا﴾^۱ یکی از آن دو نفر گفتند، آن یکی از این دو نفر چه کسی بود؟ کدام دختر بود که به پدرش گفت: ﴿يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ﴾؟^۲

اینجا این پرائتر را عنایت کنید، چهل یعنی چهل! چهل سال است حداقل این ده‌ها بار تکرار شد که کارگردان این نظام باید دو عنصر را داشته باشد: مدیر، پاک؛ مدیر، پاک، که ما آنچه نداریم همین دوتاست. قرآن می‌گوید کار را به دست آدم بفهم پاک بده. حالا آدمی که نماز و روزه می‌خواند که وظیفه شخصی اوست. این قرآن که می‌گوییم می‌گوید، چون قرآن حرف اسلام را می‌زند. اسلام هم تنها دین خداست که ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾.^۳ از آدم تا خاتم همه اسلام آوردند. وجود مبارک ابراهیم خلیل طبق بیان پایانی سوره «حج» همه ما را مسلمان معرفی کرد. قرآن در بخش پایانی سوره مبارکه «حج» دارد به اینکه ﴿مِلَّةَ﴾، این منصوب به اقراء است یعنی «خذوا»، ﴿مِلَّةَ﴾ آيِكُمْ اِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ^۴؛ دین پدرتان را بگیرید و پدر شما، شما را مسلمان نامید. پس این ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ از دیرزمان بود. در عهد یوسف (سلام الله علیه) فرمود کار را به دست کسی بسپارید که این دو عنصر را داشته باشد: ﴿اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ﴾^۵، مخصوصاً در شرایط اقتصادی در شرایط گرانی نابسامان اقتصادی من را وزیر اقتصاد بکن، برای اینکه آن دو عنصر را من دارم: ﴿اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِيَّيْ حَفِیْظٌ عَلِيمٌ﴾ ﴿حَفِیْظٌ عَلِيمٌ﴾، آدم بفهم پاک هستم. به موسای کلیم که رسید، دختران شعیب گفتند یک کارمندی

۱. سوره قصص، آیه ۲۶.

۲. سوره قصص، آیه ۲۶.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۴. سوره حج، آیه ۷۸.

۵. سوره یوسف، آیه ۵۵.

را بگیر که پاک و بفهم، پاک و بفهم ﴿يَا أَبْتَ اسْتَأْجِرْهُ﴾، چرا؟ ﴿إِنْ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ﴾ ﴿الْقَوِيُّ

الْأَمِينُ﴾. ما دوتا شغل در مملکت داریم که طرفین کار هستند: یکی نازلترین شغل مملکت و یکی هم عالیترین

شغل مملکت. نازلترین شغل مملکت همین دامداری بیابانهاست، چوپانی است. عالیترین شغل مملکت وزارت

است. آن حرف سوره «یوسف» برای عالیترین شغل است یعنی وزارت اقتصاد، این حرف قصه شعیب برای

نازلترین شغل مملکت است یعنی چوپانی. چوپان و وزیر، وزیر و چوپان هر دو باید بفهم و پاک، بفهم و پاک

باشند. اگر چوپان بیابان است، ﴿إِنْ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ﴾؛ اگر وزیر اقتصاد است، ﴿إِنِّي حَفِظْتُ عَلِيمٌ﴾.

ما آنچه نداریم همینهاست و این درد است! هرگز نباید بگوییم - معاذالله - اسلام نتوانست یا قرآن نتوانست! ما

یک پنج درصدی یا شش درصد یا هفت درصدی از قرآن را فهمیدیم و داریم عمل می‌کنیم. این دین است،

می‌گوید چه چوپان چه وزیر، چه وزیر چه چوپان باید این سِمَت را داشته باشند در خودشان؛ آدم بفهم پاک.

در اینجا سؤال کرد که کدام یک از این دخترها به پدرشان گفتند که او را به عنوان اجیری انتخاب بکن؟ گفتند:

«أَيُّهَا الَّتِي قَالَتْ ﴿إِنْ أَبِي يَدْعُوكَ﴾» به دنبال او آمده گفته که پدرم تو را می‌خواهد. «قَالَ الَّتِي تَزَوَّجَ بِهَا»؛ آنکه به

دنبال موسای کلیم آمد گفت پدرم تو را می‌خواهد بعد از اینکه به پدرشان گفتند که ﴿يَا أَبْتَ اسْتَأْجِرْهُ﴾ «إِنْ خَيْرَ مَنْ

اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ﴾، پدر فرمود برو او را بیاور. این راوی سؤال کرد کدام یکی از اینها رفتند دنبال موسی و

او را آوردند؟ گفت: «الَّتِي تَزَوَّجَ بِهَا». «قِيلَ فَأَيُّ الْأَجْلَيْنِ قَضَى» اینکه وجود مبارک شعیب فرمود: ﴿أَيُّمَا الْأَجْلَيْنِ

قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ﴾، هشت سال یا ده سال، حضرت فرمود: «أَوْفَاهُمَا وَ أَبْعَدُهُمَا عَشْرَ سِنِينَ» آن ده سال را عمل

کرد. «قِيلَ فَدَخَلَ بِهَا قَبْلَ أَنْ يَمْضِيَ الشَّرْطُ أَوْ بَعْدَ انْقِضَائِهِ» این سؤال سوم که به هر حال قبل از هشت سال اینها

ازدواج کردند قبل از این مدت و آمیزش شد یا بعد؟ «قَالَ قَبْلَ أَنْ يَنْقَضِيَ»؛ ازدواج کردند قبل از اینکه هشت سال

تمام بشود؛ یعنی قبل از اینکه تمام مهر داده بشود، مثلاً آمیزش شد. «قِيلَ لَهُ فَالرَّجُلُ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ وَ يَشْرُطُ لِأَيِّهَا إِجَارَةَ شَهْرَيْنِ أَوْ يَجُوزُ ذَلِكَ قَالَ إِنَّ مُوسَى ع عَلِمَ أَنَّهُ سَيَبْقَى حَتَّى يَفِي»^۱ که این ذیل، همانند آن روایت‌های قبلی، علمش را باید به اهلش واگذار کرد.

حالا چون روز چهارشنبه است یک مقداری هم درباره خطبه عقد وجود مبارک امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) با حضرت صدیقه کبری (سلام الله علیها) که مناسب با بحث ما هست بخوانیم. این خطبه مبسوطاً در کتاب شریف تمام نهج البلاغه صفحه ۳۹۳ آمده است. در جاهای دیگر پراکنده است و مقداری از این خطبه آمده است. این تقریباً یک صفحه و اندی است. در آنجا این خطبه و خطبه هر دو آمده است. در صفحه ۳۹۳ وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) دستور داد که شما یک خطبه‌ای بخوان و خواستگاری بکن، یک؛ یک خطبه‌ای هم بخوان. «لَمَّا أَمَرَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ أَنْ يَخْطُبَ لِنَفْسِهِ الزَّهْرَاءَ عَلَيْهَا السَّلَامُ» این چنین گفت. این حالا خطبه نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَلْهَمَ بِفَوَاتِحِ عِلْمِهِ التَّائِطِينَ وَ أَثَارَ بَثْوَابِ عَظَمَتِهِ قُلُوبَ الْمُتَّقِينَ وَ أَوْضَحَ بِدَلَائِلِ أَحْكَامِهِ طُرُقَ السَّالِكِينَ وَ أَبْهَجَ بِأَبْنِ عَمِّي الْمُصْطَفَى (علیه و علی آله آلف التَّحِيَّةَ وَ الثَّنَاءَ) الْعَالَمِينَ»، چون مستحضرید آنها که بیراهه می‌روند که معلوم نیست پایان راهشان چیست، اما آنها که در راه هستند یک تثلثی است که از وجود مبارک خود حضرت امیر (سلام الله علیه) رسید که برخی‌ها «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» عبادت می‌کنند، بعضی «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» عبادت می‌کنند، بعضی «حُبًّا لِلَّهِ» عبادت می‌کنند که فرمود من جزء طریق سوم هستم.^۲

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۸۱.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۱، ص ۱۴؛ «وَقَالَ ع فِي مَوْضِعٍ آخَرَ إِلَهِي مَا عَبْدْتُكَ خَوْفًا مِنْ عِقَابِكَ وَلَا طَمَعًا فِي نَوَائِكَ وَلَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ».

این سه راه است. عبادت همه اینها درست است، گرچه بعضی از بزرگان یک مقداری خدشه کردند، ولی خود امام (سلام الله علیه) فرمود بندگان خدا سه قسم‌اند، عبادت‌ها سه قسم است.

خدا غریق رحمت کند سیدنا الاستاد مرحوم محقق داماد را! می‌فرمود همین روایت دلیل است بر اینکه عبادت هر سه گروه درست است. آنچه که از ابن طاووس و دیگران است یک مقداری عبادت‌های بعضی از افراد را مثلاً می‌گفتند مشکل دارد و گفتند اینها در حقیقت معامله‌گر هستند، او می‌فرماید درست نیست، برای اینکه خود امام عبادت را سه قسم کرده، عابدان را سه قسم کرده است. البته ثوابش کمتر است درجه‌اش کمتر است این قبول است؛ اما به هر حال عبادتی است صحیح و مشروع که فقه می‌پذیرد.

پس آنها که «خَوْفاً مِنَ النَّارِ» عبادت می‌کنند درست است، آنها که «شَوْقاً إِلَى الْجَنَّةِ» عبادت می‌کنند درست است و آنها که «وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ»^۱ یا طریقه محبت است، این هم عبادت است؛ منتها این از آنها افضل است که حضرت امیر (سلام الله علیه) فرمود ما از این قبیل هستیم.

بعضی‌ها به دنبال نافله‌ها و نمازهای واجب و مستحب در این زمینه کار می‌کنند، کمتر نماز مستحب است که اینها نخوانند. از نماز اول ماه گرفته تا نماز جعفر طیار این راه را طی می‌کنند؛ این راه اختیار است و در این راه هم موفق هستند. برخی‌ها راه ابرار را طی می‌کنند در مسئله صبر و رضا و توکل و مانند آن. آن گروه اول ممکن است گله کنند و چهار نفر را لنگ کنند که چرا اوضاع این‌طور است؟ این گروه دوم ممکن نافله کمتر بخواند، اما سعی می‌کند راضی باشد به قضای الهی صابر باشد، راضی باشد، متوکل باشد، با او کار دارند. گروه سوم هم گروه محبت و دوستی است، اصلاً به این فکر نیست که چه چیزی می‌خواهد.

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۱، ص ۱۴.

غالباً خطبه‌های این ذوات قدسی ناظر به این اقسام سه‌گانه است که فرمود: «وَأَوْضَحَ بَدَلًا لِّ أَحْكَامِهِ طُرُقَ السَّالِكِينَ» که انسان این‌چنین نیست که حالا تمام نوافل و مستحبات و نماز روز اول ماه و دوم ماه و اینها را بخواند، ولی این‌چنین نیست که زود برآشفته بشود و در برابر حوادث روزگار در امتحان‌ها صابر نباشد، در فقر و غنا حالش فرق نکند و مانند آن. فرمود: «وَأَبْهَجَ» به وسیله پسر عمّ من، «الْعَالَمِينَ» را با بهجت و سرور موفق کرد، «حَتَّى عَلَتْ دَعْوَتُهُ دَوَاعِيَ الْمُلْحِدِينَ وَ اسْتَظْهَرَتْ كَلِمَتُهُ عَلَى بَوَاطِنِ الْمُبْطِلِينَ وَ جَعَلَهُ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ سَيِّدَ الْمُرْسَلِينَ (علیهم آلف التحية و الثناء) فَبَلَغَ رِسَالَةَ رَبِّهِ وَ صَدَعَ بِأَمْرِهِ، وَ أَنْارَ مِنَ اللَّهِ آيَاتِهِ». این یک فراز. دوم: «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْعِبَادَ بِقُدْرَتِهِ وَ أَعْزَّهُمْ بِدِينِهِ وَ أَكْرَمَهُمْ بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ رَحِمَ وَ كَرَّمَ وَ شَرَّفَ وَ عَظَّمَ». سوم: «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَرَّبَ مِنْ حَامِدِيهِ وَ دَنَا مِنْ سَائِلِيهِ وَ وَعَدَ الْجَنَّةَ مَنْ يَتَّقِيهِ وَ أَنْذَرَ بِالنَّارِ مَنْ يَعْصِيهِ». بعد: «نَحْمَدُهُ عَلَى قَدِيمِ إِحْسَانِهِ وَ آيَادِيهِ وَ نَشْكُرُهُ شُكْرَ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ خَالِقُهُ وَ بَارِيهِ وَ مُصَوِّرُهُ وَ مُنْشِئِهِ وَ مُمِيتُهُ وَ مُحْيِيهِ وَ مُعَذِّبُهُ وَ مُنْجِيهِ وَ مُثَبِّتُهُ وَ مُجَازِيهِ». «وَتَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ شَهَادَةً إِخْلَاصٍ تَبْلُغُهُ وَ تُرْضِيهِ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) حَبِيبُ اللَّهِ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ صَلَاةً تُزْلِفُهُ وَ تُحْطِيهِ وَ تُعِزُّهُ وَ تُعْلِيهِ وَ تُشَرِّفُهُ وَ تَجَنِّبُهُ وَ تَرْفَعُهُ وَ تَصْطَفِيهِ».

حالا بعد از این خطبه‌های توحید و معرفت و نبوت و مانند آن «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ التَّكَاحَ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - بِهِ وَ أَذِنَ فِيهِ وَ إِنَّ مَجْلِسَنَا هَذَا مِمَّا قَضَاهُ اللَّهُ - تَعَالَى - وَ رَضِيَهُ وَ هَذَا مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَدْ زَوَّجَنِي ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ (عليها الصلاة و السلام) عَلَى صِدَاقٍ أَرْبَعِمِائَةِ دِرْهَمٍ» این همان ۴۸۰ مثقال است. پانصد مثقال بودن که «وَتَش» یعنی نصف أوقیه، این در بعضی از روایات دارد شاید برای تکمیل باشد. اینها به هر حال مثبتین هستند، گرچه ظاهر نشان می‌دهد که در مقام تحدید هستند. بعد این «وَتَمَانِينَ دِرْهَمًا» را دارد؛

«أَرْبَعَمِائَةٍ دِرْهَمٍ» یعنی چهارصد درهم، ۴۸۰ درهم، آن «ش» را ندارد «عَلَى صِدَاقِ أَرْبَعَمِائَةٍ دِرْهَمٍ وَ ثَمَانِينَ دِرْهَمًا» ۴۸۰ درهم یعنی همان دوازده اوقیه. بعد گفت: «وَقَدْ رَضِيتُ بِذَلِكَ فَاسْأَلُوهُ وَ اشْهَدُوا وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا». این پایان خطبه حضرت امیر (سلام الله علیه) است.

اما بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم): «فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ: زَوْجَتِكَ ابْنَتِي فَاطِمَةُ عَلَى مَا زَوَّجَكَ الرَّحْمَنُ»؛ یعنی من دارم حرف او را می‌زنم. خدا غریق رحمت کند سید علی که تقریباً قوی‌ترین و جزو مهم‌ترین شرح‌های صحیفه سجادیه برای همین سید علی خان است. ایشان شجره خودشان را ذکر می‌کند که من با ۲۴ واسطه به پیغمبر می‌رسم و آن شجره خودش را ذکر می‌کند. بعد این نکته را هم ذکر می‌کند که از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که از معراج برگشت آن خواص سؤال کردند که شما سخنی گفتی و سخنی شنیدی، سخن شما معلوم است، آن سخنی که شنیدید با آهنگ چه کسی بود؟ با لهجه چه کسی بود؟ وجود مبارک حضرت گفت که ذات اقدس الهی که حرف و حنجره و مانند آن ندارد، صوت را ایجاد می‌کند. می‌داند که محبوب‌ترین فرد پیش من علی بن ابیطالب است در بین بشرها، لذا آن صوتی که ایجاد کرد صوت علی بن ابیطالب بود، من دیدم مثل اینکه حضرت علی دارد با من حرف می‌زند. این را ایشان در همان مقدمه شرح صحیفه سجادیه نقل می‌کند. به هر حال یک صوتی ایجاد کرد. این طور نیست که - معاذ الله - حنجره داشته باشد و خودش حرف بزند. «إِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَشْأَهُ»^۱ - این بیان نورانی حضرت است در نهج البلاغه - فرمود حرف خدا فعل خداست، این طور نیست که حرف بزند، «إِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ»، «لَا بِصَوْتٍ يَقْرَعُ وَ لَا بِبَدَأٍ يُسْمَعُ»؛ - این را حضرت در نهج البلاغه فرمود - این طور نیست که - معاذ الله - خدا حرف بزند، خدا حرف را

۱. نهج البلاغه (للصباحی صالح)، خطبه ۱۸۶.

ایجاد می‌کند. وجود مبارک حضرت فرمود چون می‌دانست که در بین مخلوق‌ها محبوب‌ترین فرد پیش من علی بن ابیطالب است، صدایی شبیه صدای علی بن ابیطالب ایجاد کرد و با من گفتگو کرد. لذا اینجا هم دارد به اینکه «زَوْجَتِكَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ (علیها آلف التحية و الثناء) علی ما زَوَّجَكَ الرَّحْمَنُ وَ قَدْ رَضِيتَ بِمَا رَضِيَ اللَّهُ لَهَا»، ما راضی هستیم به رضای الهی. این می‌شود مقام ولایت مطلقه. آن‌گاه «فَخَرَّ عَلٰی عَلِيهِ السَّلَامُ» سجده شکر بجا آورد در حضور پیغمبر، «شَكَراً لِلَّهِ - تَعَالٰی - وَ هُوَ يَقُولُ رَبِّ اَوْزِعْنِيْ اَنْ اُشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِيْ اَنْعَمْتَ عَلَيَّ». این جمله قرآنی را هم در دعا خواند که امیدواریم به برکت این ذوات، این نظام و رهبر و ملت و مملکت تا زمان ظهور صاحب اصلی از هر خطری محفوظ بمانند.

«و الحمد لله رب العالمين»